



ارتباط خیلی مؤثر

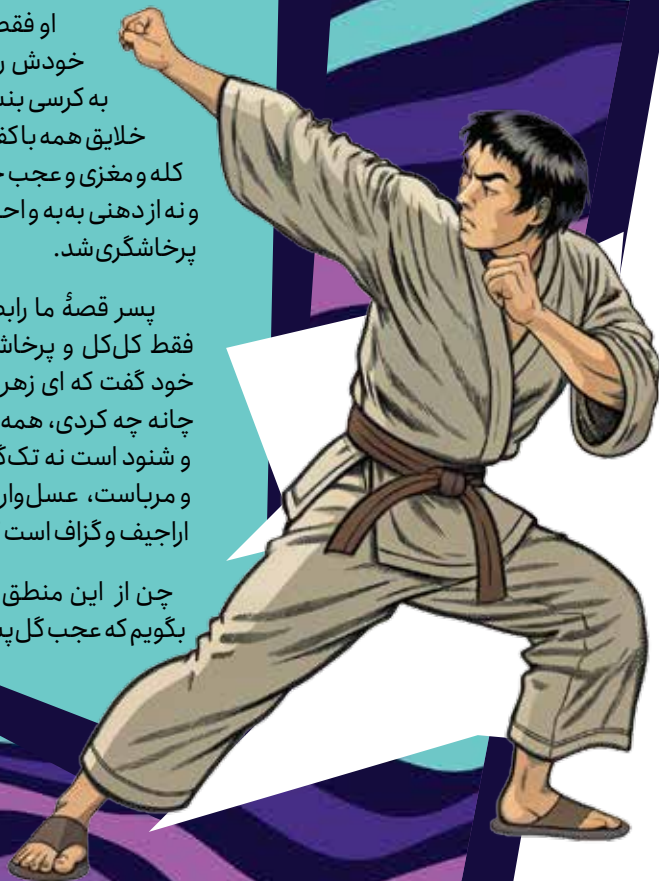
مصطفی مشایخی

چن چوآ ساکن سیاره زیبای زمین بود و آهل «شیان سیتۀ چین» بود، همان جا که هوایی خوش و آهوی ختن داشت، چهل جور بز و طوطی نوک عینکی و چلچله در باغ و چمن داشت، ولی حیف که چن با همه در مدرسه و کوچه و هرجا سر سرشاخ شدن داشت. چنان شیرژیان، بین دو ابرو گره و روی جبین، چین و شکن داشت. عذابت ندهم میل به لفاظی و فرسودن فکها و دهن داشت. مخش کم کم و نم نم مخ کم کارتری شد که همین ضایعه تبدیل به بد دردری شد.

او فقط در پی این بود که هر طور شده حرف خودش را به طرفهای مقابل بقبولاند و با زور به کرسی بنشاند که به جز جمله او جمله نجویند و خلاق همه با کف زدن و به به و احسنت بگویند: «عجب کله و مغزی و عجب جمله نغزی.» چه بگویم نه کسی کف زد و نه از دهنی به به و احسنت درآمد. چن از آن وقت به بعد آدم پرخاشگری شد.

پسر قصه ما رابطه اش با همه این بود، چرا؟ چون که فقط کل کل و پرخاش بلد بود. پس از فکر در این باره به خود گفت که ای زهر هلاهل! دل غافل! تو ببین با دهن و چانه چه کردی، همه را دل زده کردی. پل هر رابطه ای گفت و شنود است نه تک گویی و گفتن که فقط صحبت من قند و مرباست، عسل واره و حلواست، به جز آن همه یک مشت اراجیف و گزاف است که بی مورد و لاف است.

چن از این منطق و ادراک خودش شاد و از آن پس چه بگویم که عجب گل پسری شد.



منبع استعداد!

شروین سلیمانی

شب‌ها که بی خوابی و توی رختخوابی
هی می شوی مشغول استعدادیابی

در جست‌وجوی قابلیت‌های فردی
در خویش می بینی نبوغ بی حسابی

نقاش خوبی می شوی مانند ونگوگ
بربومِ ذهنت می کشی یک اسپِ آبی

بعدش شوی یک تاجرِ تیزِ جهانی
صادر کنی حتی به چین بیل و گلابی

ناگاه می بینی که هستی یک دهنده
چون بادِ سوزِ خطِ پایان می شتابی

کارآفرینی می کنی توی خیالت
از یزد تا قم می زنی صد تا کبابی

یکهویی بیبی در فضاپیما نشستی
با پارچ در مریخ هی دنبالِ آبی

یک لحظه دیگر رئیسِ باغ و حشی
مسئولِ فیل و کرکس و ببر و عقابی!

هم شاعری هم تاجری هم کارگردان
دنیا ندیده مثلی تو عالی جنابی!

سرشاری از صد جور استعداد اما
فعلاً که خواب‌آلوده توی رختخوابی



بخند بر همه عالم،
که جای خنده تورا ست

